



نقشه کره زمین

برادسوی

مادرک سکا اوترا

چک

کاشان

توران

کوشان

بهرس

سین

سین

سین

سین

سین

سین

سین

سین

سین

سین

سین

سین

سین

سین

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

چک

کسی که از بسیار لغات فارسی و عربی و سبب عروسی و نوده نیز گویند و میتواند که هفت نعره او از آنها می سازد باشد چه بزبان و مثل آن نه
 و هفت تا می بنویسد شرح قرآن السعیدین هفت گاه عبارت از هفت آیه هفت گنجینه خان آند و شرح مکنه نامه نوشته که ظاهر اسم سلاطین ایران
 بود که هفت جا خوانده میشود یا که هفت گنجینه از هفت کوه بخش پادشاهان باشد و آن هفت نیست اول نوزدهم چهارم سوم البسه چهارم حیوانات پنجم اطعمه ششم
 اراضی هفتم باغات هفت کوه اول کوه قاف در کتاب معجم البلدان مسطور است که کوه قاف بگرد عالم برآمده است بلندی او قریب فلک رسید و مثل از قاف دست
 و کبودی بود از فلک من اوست دوم کوه دواند و بلندیش حد اربعه در بیستم کوه سرانند و نقش قدم آدم علیه السلام در آن کوه است از پشت پانیا پاشند
 پنجم و گز شمرده اند و در عجایب المخلوقات آورده که بر آن نقش قدم هر روز باران میبارد چهارم کوه گلستان جزو اسی طوس است معلول این بسیار نوشته اند پنجم کوه دون
 مان کوهی بلند است از بلاد مغرب تخمیناً هزار فرسنگ ششم کوه لژیان آن را جیل فوق نیز گویند و این کوه کشیده شده است از ساحل بحر خزر نزدیک در بند بجانب جنوب
 و این کوه وسعت عظیم دارد و پنجم کوه چین این کوه از حد دو چین می آید و میکشد بجانب مغرب حدود فرغانه و کش و سمرقند متصل میشود لغربستان و بخشان وی پیون
 بکن بلخ و غور غزنین و بسزین کابل و افغانستان در آید و جزو اسی خجاست و کشمیر گزید و شامی از آن تا مدو و بطام و دامنجان رسد و کن قارن پیوندد و متصل
 می شود بجال مورنگ و اشام و سلط و بلک بنگاله و او را نیز رسد و نودون و کمایون و سگر و الواره و شیرت و نیبال داخل چین کن است و این کوه غلام
 ترین کوه است بعد کوه قاف و در بند آن را که سواک خوانند و سوا می آیند و کوه دیگر نوشته اند یکی جبل النور دوم جبل قمر از آن که مرآت الخصال
فصل با مع قاف هفتمه بنتحسین و عین جمله نام منزل پنجم از منازل قمر و آن استبان در جزا نزدیک بجد بگیر و گرد او استخب + + +
فصل با مع کاف هفتمه بنتحسین و عین جمله نام منزل ششم از منازل قمر و آن استبان در جزا نزدیک بجد بگیر و گرد او استخب + + +
فصل با مع لام هفتمه بنتحسین و عین جمله نام منزل هفتم از منازل قمر و آن استبان در جزا نزدیک بجد بگیر و گرد او استخب + + +
 بالضم بلاکی نیستی از هفت و در فارسی هکک و فواق و بضم اول هر یک آن را مانند پله ترازو سازند و از هر سو بچین آورند و پیراز سنگ کرده بجانب ضم از آنند
 از برهان هلال یعنی اول و کسر ای دوم نام زهر قاتل که بیج دو او تریاق علاج پذیر باشد از مدار و برهان و اشف و ششیه و زبل و جهانگیس و در حقیقه المومنین مسطور
 است که بلا بل نام کوهیست و در حد دو چین پنج بناتی در آنجا هم میرسد که آن زهر باشد نامش بنام کوه او مشهور شده و در صورت اگر هلال با تقدیم لفظ زهر استعمال کنند اولی
 و النسب بنیاید بل بالکسر قاصد صغایری الایچی سفید و صینه اوست از بلیدن یعنی بگدار و کنجاره که آن نخاکه کنج و سر شرف روغن گرفته باشد و بالضم یعنی آنغوش و
 بافتح در غنی کلام استفهام است یعنی آیا چنین باشد از لطافت و نه طلحات هلال بکسر اول ماه نوا سه شب این با خود از بل است که معنی کم و معنی می باشد از شرح
 از یوسف بن مانع و در اصطلاح فارسیان معنی تراشیدن نازن آن است که آن نیز بصورت هلال باشد و هم کنایه از پاله هلال هلال پان و نخت نخت نام
 فتح با و ضم لام و تشدید بی معنی بیباک صینه امر است از آمدن هلال یعنی ضم لام دوم نام باز نیست که اطفال شهر کرمان بازند هلال بکسر تین و بای معروف
 گذاشتن از برهان هلال بکسر اول و فتح تخانی که بیست که تخم آنرا به او بجا بر بند از صراج هلال کو بضم اول لفظ ترکیب در اصل بود که کو خان است بن لولی خان خلیفه
 و آن پادشاهی بود و نام که در ششصد و پنجاه و شش بغداد و دیگر امصار را قتل نمود از فطیس القنون هلالیه یعنی اول و کسر لام و بای معروف و بین جمله شش
 باشد که اینها در مان کشتی را بر زمی آرند و بران ستون رسیانی چند و در مان بجانب خود می کشند که تا کنار برسد از فرنگ کسی و در مصطلحات نوشته که بلیه
 چوبکی باشد پس گشتیهای کوچک باندان و ملاجان قتلند و بلیه گویند هلالیه یعنی چوبکی باشد پس گشتیهای کوچک باندان و ملاجان قتلند و بلیه گویند هلالیه یعنی چوبکی باشد پس گشتیهای کوچک باندان و ملاجان قتلند و بلیه گویند
فصل با مع می هفتمه بنتحسین و عین جمله نام منزل هشتم از منازل قمر و آن استبان در جزا نزدیک بجد بگیر و گرد او استخب + + +
 بالضم و بالضم خطاست و در خیابان نوشته که هاتام کبیر است از هم که زاده تیز آید چنانکه چنان درین از لغات پانیا نیز معنی پذیرد باشد هاتام کبیر است
 بالضم و بالضم خطاست و در خیابان نوشته که هاتام کبیر است از هم که زاده تیز آید چنانکه چنان درین از لغات پانیا نیز معنی پذیرد باشد هاتام کبیر است

درین کوه غلام ترین کوه است بعد کوه قاف و در بند آن را که سواک خوانند و سوا می آیند و کوه دیگر نوشته اند یکی جبل النور دوم جبل قمر از آن که مرآت الخصال
 گذاشتن از برهان هلال بکسر اول و فتح تخانی که بیست که تخم آنرا به او بجا بر بند از صراج هلال کو بضم اول لفظ ترکیب در اصل بود که کو خان است بن لولی خان خلیفه
 و آن پادشاهی بود و نام که در ششصد و پنجاه و شش بغداد و دیگر امصار را قتل نمود از فطیس القنون هلالیه یعنی اول و کسر لام و بای معروف و بین جمله شش
 باشد که اینها در مان کشتی را بر زمی آرند و بران ستون رسیانی چند و در مان بجانب خود می کشند که تا کنار برسد از فرنگ کسی و در مصطلحات نوشته که بلیه
 چوبکی باشد پس گشتیهای کوچک باندان و ملاجان قتلند و بلیه گویند هلالیه یعنی چوبکی باشد پس گشتیهای کوچک باندان و ملاجان قتلند و بلیه گویند هلالیه یعنی چوبکی باشد پس گشتیهای کوچک باندان و ملاجان قتلند و بلیه گویند

کما بین میا سمن در صحن کل معروف آن سفید و زرد که در میان سمن بختی است و مشتق از بران ساریا بود و معنی آن که بر
 که آوازها و نوا و بان آن بر این پایه و ترکیب است معنی سب برکش یا نام بر این معنی است که در میان سمن و بران ساریا این لفظ ترکیب است
 بزوات الی و در لغت ترکی و فتح نون و ترکیب معنی طرف و جانب یا قله بقای در ترکیب آن جمله که گویند یا قله بقای که در لغت معنی طرف و جانب است
 و جابگیری یا زنده بقصد کلامی است و در آن کلمه یا سمن معنی همانند معنی کلمه قلون و سیاست در لغت و جهان یا در لغت معنی همانند معنی کلمه قلون است
 ساعد کتدی بندی آنرا انگن گویند از کشف در حقیقت و بران و سردی یا رنگی بکاف فارسی قدرت توانایی از بران یا در لغت معنی همانند معنی کلمه قلون است
 یا از بران مصطلحات یا و کی بود و کاف فارسی گم شدن هرزه گوئی از بران یا می در ترکیب کلمان تبر اندازی موسوم بکتابان از لغات ترکی یا معنی کلمه قلون است
 دشمن و معنی بفرمان از لغات ترکی یا و کی بود و کاف فارسی گم شدن هرزه گوئی از بران یا می در ترکیب کلمان تبر اندازی موسوم بکتابان از لغات ترکی یا معنی کلمه قلون است
 بشارت بیای که این وقت است مانند برای نجیب یعنی ای عجب بشارت است یا که بشری نام دارد بر این معنی است که در لغت معنی همانند معنی کلمه قلون است
 غلطی در این معنی است که در لغت معنی همانند معنی کلمه قلون است یا که بشری نام دارد بر این معنی است که در لغت معنی همانند معنی کلمه قلون است
 که حد آن در لغت معنی همانند معنی کلمه قلون است یا که بشری نام دارد بر این معنی است که در لغت معنی همانند معنی کلمه قلون است
فصل یای تختانی مع یای موحده و بیاب بفتح معنی خراب از منتخب و صراح میوست بضمین خشکی از منتخب و صراح میوست
 و حای مملو بفتح لغت که لغت معنی مردم گویا و بندی که معنی گویند از الفاظ الادویه و منتخب قاموس بیسبب بضمین خشکی از منتخب و صراح میوست
 بجای مملو معنی مردم گویا و آن بیای که است که شیب بر وزن هم پوسد و ستا بر بد گیر حاصل کرده و با در هم حکم ساخته نیز پای است بر پای چپ
 ماد مملو و باشد ماده را بر عکس آن هر که اورا کند از زمین جدا کند و از شرح خاقانی بفتح اول فتح های فارسی سکون و ضم لام مقایسه از شهر و ده
 اسباب و غیره برای فروختن بدانجا آینه بندی آنرا سندی و فتح گویند از لاطن در بران بفتح اول فتح های فارسی سکون و ضم لام مقایسه از شهر و ده
فصل یای تختانی مع تالی قانی معنی بفتح اول و ضم قانی و او معنوی است معنی مملو و درخت که شیب در باشد مثل قوم و انچه و غیره معنی آن که در لغت معنی همانند معنی کلمه قلون است
 و الفاظ الادویه تیش غنچه اول سکون قانی را سبب سکون شین بجز در ترکیب معنی رسیده است معنی رسیده است بکسر سبب بجای با علامت غنچه
 بفتح و ضم تالی قانی و او معنوی است معنی مملو و درخت که شیب در باشد مثل قوم و انچه و غیره معنی آن که در لغت معنی همانند معنی کلمه قلون است
 و ضمین غنچه سبب و گای معنی میاد باشد و طفلی که مادر پرورد از دینیم الطرفین گویند و کسای که آنرا بترسیم و بکسای که آنرا بترسیم و بکسای که آنرا بترسیم
 در این معنی است که در لغت معنی همانند معنی کلمه قلون است یا که بشری نام دارد بر این معنی است که در لغت معنی همانند معنی کلمه قلون است
فصل یای تختانی مع شای معنی بفتح اول سکون هم و کسای که آنرا بترسیم و بکسای که آنرا بترسیم و بکسای که آنرا بترسیم
 و ضمین غنچه سبب و گای معنی میاد باشد و طفلی که مادر پرورد از دینیم الطرفین گویند و کسای که آنرا بترسیم و بکسای که آنرا بترسیم
فصل یای تختانی مع حای معنی بفتح اول سکون هم و کسای که آنرا بترسیم و بکسای که آنرا بترسیم و بکسای که آنرا بترسیم
 و ضمین غنچه سبب و گای معنی میاد باشد و طفلی که مادر پرورد از دینیم الطرفین گویند و کسای که آنرا بترسیم و بکسای که آنرا بترسیم
 است بضمین غنچه سبب و گای معنی میاد باشد و طفلی که مادر پرورد از دینیم الطرفین گویند و کسای که آنرا بترسیم و بکسای که آنرا بترسیم
فصل یای تختانی مع خای معنی بفتح اول سکون هم و کسای که آنرا بترسیم و بکسای که آنرا بترسیم و بکسای که آنرا بترسیم
 و ضمین غنچه سبب و گای معنی میاد باشد و طفلی که مادر پرورد از دینیم الطرفین گویند و کسای که آنرا بترسیم و بکسای که آنرا بترسیم
 تصویر حضرت عیسی علیه السلام که بر دیوارهای محراب نصاری میباشد آنرا بشیریند و آنرا بشیریند و آنرا بشیریند
 میاد و چون موم گردانند بر کوه دست قطره قطره بچک و مثل سنگ سفید میگردد بچندان صندوق اطعمه و حلوبات از مصلحت نخوردن
 سردی کردن آنرا و در لغت معنی همانند معنی کلمه قلون است یا که بشری نام دارد بر این معنی است که در لغت معنی همانند معنی کلمه قلون است

فصل یای تختانی مع یای موحده و بیاب بفتح معنی خراب از منتخب و صراح میوست بضمین خشکی از منتخب و صراح میوست
 و حای مملو بفتح لغت که لغت معنی مردم گویا و بندی که معنی گویند از الفاظ الادویه و منتخب قاموس بیسبب بضمین خشکی از منتخب و صراح میوست
 بجای مملو معنی مردم گویا و آن بیای که است که شیب بر وزن هم پوسد و ستا بر بد گیر حاصل کرده و با در هم حکم ساخته نیز پای است بر پای چپ
 ماد مملو و باشد ماده را بر عکس آن هر که اورا کند از زمین جدا کند و از شرح خاقانی بفتح اول فتح های فارسی سکون و ضم لام مقایسه از شهر و ده
 اسباب و غیره برای فروختن بدانجا آینه بندی آنرا سندی و فتح گویند از لاطن در بران بفتح اول فتح های فارسی سکون و ضم لام مقایسه از شهر و ده
فصل یای تختانی مع تالی قانی معنی بفتح اول و ضم قانی و او معنوی است معنی مملو و درخت که شیب در باشد مثل قوم و انچه و غیره معنی آن که در لغت معنی همانند معنی کلمه قلون است
 و الفاظ الادویه تیش غنچه اول سکون قانی را سبب سکون شین بجز در ترکیب معنی رسیده است معنی رسیده است بکسر سبب بجای با علامت غنچه
 بفتح و ضم تالی قانی و او معنوی است معنی مملو و درخت که شیب در باشد مثل قوم و انچه و غیره معنی آن که در لغت معنی همانند معنی کلمه قلون است
 و ضمین غنچه سبب و گای معنی میاد باشد و طفلی که مادر پرورد از دینیم الطرفین گویند و کسای که آنرا بترسیم و بکسای که آنرا بترسیم
 در این معنی است که در لغت معنی همانند معنی کلمه قلون است یا که بشری نام دارد بر این معنی است که در لغت معنی همانند معنی کلمه قلون است
فصل یای تختانی مع شای معنی بفتح اول سکون هم و کسای که آنرا بترسیم و بکسای که آنرا بترسیم و بکسای که آنرا بترسیم
 و ضمین غنچه سبب و گای معنی میاد باشد و طفلی که مادر پرورد از دینیم الطرفین گویند و کسای که آنرا بترسیم و بکسای که آنرا بترسیم
فصل یای تختانی مع حای معنی بفتح اول سکون هم و کسای که آنرا بترسیم و بکسای که آنرا بترسیم و بکسای که آنرا بترسیم
 و ضمین غنچه سبب و گای معنی میاد باشد و طفلی که مادر پرورد از دینیم الطرفین گویند و کسای که آنرا بترسیم و بکسای که آنرا بترسیم
 است بضمین غنچه سبب و گای معنی میاد باشد و طفلی که مادر پرورد از دینیم الطرفین گویند و کسای که آنرا بترسیم و بکسای که آنرا بترسیم
فصل یای تختانی مع خای معنی بفتح اول سکون هم و کسای که آنرا بترسیم و بکسای که آنرا بترسیم و بکسای که آنرا بترسیم
 و ضمین غنچه سبب و گای معنی میاد باشد و طفلی که مادر پرورد از دینیم الطرفین گویند و کسای که آنرا بترسیم و بکسای که آنرا بترسیم
 تصویر حضرت عیسی علیه السلام که بر دیوارهای محراب نصاری میباشد آنرا بشیریند و آنرا بشیریند و آنرا بشیریند
 میاد و چون موم گردانند بر کوه دست قطره قطره بچک و مثل سنگ سفید میگردد بچندان صندوق اطعمه و حلوبات از مصلحت نخوردن
 سردی کردن آنرا و در لغت معنی همانند معنی کلمه قلون است یا که بشری نام دارد بر این معنی است که در لغت معنی همانند معنی کلمه قلون است

نوشته شد که منتهی به فتح و کسوف و غیره در آن زمان با طعام که بوقت حاجت بخار آید از سروری و لطافت و کشف
 و صاحب بر بان نوشته که یعنی بی جهت و مطیع و ذمیر معان هر چیز که از اسباب غله تکلیف از آنکه بوقت حاجت بخار آید گوشت پخته شده
فصل یای تختانی مع وال مملوید میضایند در شن و سفید که دست موسی علیه السلام باشد که آتش سوز شده بود حق تعالی آنرا
 بوض آن مجزه ایشان کرده که هر گاه فضل خویش دست را صدم کرده می بر آوردند مثل آفتاب روشن منظر آندی و مجرای معنی که از آن تزیینات
 پیر طولی است مع اول کسر وال مملوید و او مملوید و فتح لام هر دو لفظ موصوف و صفت یعنی دست دراز تر و ازین کتبه است از صمات
 و کمال صنایع و هنر با که بدست تعلق دارد و بالفتح و تخفیف وال دست و نعمت مملوید که مکتب منت قدرت توت و خواری از تخفیف
 نصاب پیر میضای نمودن معنوی که از آن چون موسی علیه السلام دست را برگیران نمود که بر آوردند روشن چون نخچه میضای ظاهر میشد
فصل یای تختانی مع رای مملوید و سبب بالفتح و ضمیمه مع راء و تیر و و معنی یلیخار نیز نوشته از لطافت سیرت با لضم و نای فوقانی تزل
 را گویند از رساله ترکی نوشته شد میرا شایع و ضمیمه مع راء و تیر و و معنی یلیخار نیز نوشته از لطافت سیرت با لضم و نای فوقانی تزل
 نظر ترکیست از کشف بهار علم بر این مملوید و سبب بالفتح و ضمیمه مع راء و تیر و و معنی یلیخار نیز نوشته از لطافت سیرت با لضم و نای فوقانی تزل
 و مصطلحات سیرقان یعنی زردی چشم و بدست تیر و و معنی یلیخار نیز نوشته از لطافت سیرت با لضم و نای فوقانی تزل
 نیز آمده در صورت لفظ اسنی و لفظ حرکت را که در متحرک اند لسکون دوم نیز توان خواند میر طولون لفظیست که درین نظیر برای دو انگشت قاعه و قرا
 شمش جریون اجمع کرده اند هر گاه که لفظون مع و نون تخمین یکبار از حروف بر طولون واقع شود آن نون با از جنس آن حرف گردانند با هم او غم کنند
 یافته گردانند را طه کتبه چنانچه من بود من بهمان بار من لول من نور و غیر آن من شکر که میر طولون و ضم غین مع و و او مع و من معنی
 سیاست از رساله ترکی سیرا غم تخمین و من مملوید معنی تلوم کرم شد که بمر و بدال از منتخب شرح نصاب میر طولون معنی نین املات ترکی نوشته شده
فصل یای تختانی مع زای معجمه میر که در و در فوج طلسمه نیز و در و بالفتح و ضم غین مع راء و تیر و و معنی یلیخار نیز نوشته از لطافت سیرت با لضم و نای فوقانی تزل
 میرک معنیت زای معجمه کاف معنی معطلان اشکله و شکر که آنرا اول نیز گویند آن معنی از سوراخ است که از اشک فرو پیش و نند تا از فوج و شمش خور
 باشد و فوج طلسمه که بندگستان آن را نوازه گویند معنی مطلق فوج نیز آمده از بهار علم کشف در شب و سروری و هماگیری میر و ان بالفتح که از اسمای
 حق تعالی است در فارسی چه در فارسیان قبل از نام دو حد سید استند یکی میر و ان آنرا قاعل خیر میگفتند و دیگر آبر من و آنرا قاعل شرم میگفتند بران
 میر نیز بالفتح و زای معجمه نون در ترکی شوبه خواهد اشکله و لغات ترکی بران میر و زای منسوب به بزرگ بالفتح و وال معجمه نام شرمیت از توابع شیراز
فصل یای تختانی مع سین معجمه میر که در و در فوج طلسمه نیز و در و بالفتح و ضم غین مع راء و تیر و و معنی یلیخار نیز نوشته از لطافت سیرت با لضم و نای فوقانی تزل
 منتخب کشف و صراح لیسیر بالضم و لغتین آس شدن و آسانی و فتح اول کسر سین معنی آسان از منتخب و صراح و لطافت لیسیر به وزن غیر
 اندک و معنی آسان از کشف و منتخب و صراح اساق بفتح هم و تباری جنگ و معنی دیوان و در بار از لغات ترکی ایسا اول
 فتح اول و ضم و او لفظ ترکیست معنی میر نو زک لب چه بدار لیسیر بختن و یسال بفتح هر دو لفظ معنی پیر فوج از مصطلحات
فصل یای تختانی مع شین معجمه میر که در و در فوج طلسمه نیز و در و بالفتح و ضم غین مع راء و تیر و و معنی یلیخار نیز نوشته از لطافت سیرت با لضم و نای فوقانی تزل
 شین معنی شین معجمه میر که در و در فوج طلسمه نیز و در و بالفتح و ضم غین مع راء و تیر و و معنی یلیخار نیز نوشته از لطافت سیرت با لضم و نای فوقانی تزل
 شین معنی شین معجمه میر که در و در فوج طلسمه نیز و در و بالفتح و ضم غین مع راء و تیر و و معنی یلیخار نیز نوشته از لطافت سیرت با لضم و نای فوقانی تزل
فصل یای تختانی مع عین معجمه میر که در و در فوج طلسمه نیز و در و بالفتح و ضم غین مع راء و تیر و و معنی یلیخار نیز نوشته از لطافت سیرت با لضم و نای فوقانی تزل
 عین معجمه میر که در و در فوج طلسمه نیز و در و بالفتح و ضم غین مع راء و تیر و و معنی یلیخار نیز نوشته از لطافت سیرت با لضم و نای فوقانی تزل
 عین معجمه میر که در و در فوج طلسمه نیز و در و بالفتح و ضم غین مع راء و تیر و و معنی یلیخار نیز نوشته از لطافت سیرت با لضم و نای فوقانی تزل

نوشته شد که منتهی به فتح و کسوف و غیره در آن زمان با طعام که بوقت حاجت بخار آید از سروری و لطافت و کشف
 و صاحب بر بان نوشته که یعنی بی جهت و مطیع و ذمیر معان هر چیز که از اسباب غله تکلیف از آنکه بوقت حاجت بخار آید گوشت پخته شده
 فصل یای تختانی مع وال مملوید میضایند در شن و سفید که دست موسی علیه السلام باشد که آتش سوز شده بود حق تعالی آنرا
 بوض آن مجزه ایشان کرده که هر گاه فضل خویش دست را صدم کرده می بر آوردند مثل آفتاب روشن منظر آندی و مجرای معنی که از آن تزیینات
 پیر طولی است مع اول کسر وال مملوید و او مملوید و فتح لام هر دو لفظ موصوف و صفت یعنی دست دراز تر و ازین کتبه است از صمات
 و کمال صنایع و هنر با که بدست تعلق دارد و بالفتح و تخفیف وال دست و نعمت مملوید که مکتب منت قدرت توت و خواری از تخفیف
 نصاب پیر میضای نمودن معنوی که از آن چون موسی علیه السلام دست را برگیران نمود که بر آوردند روشن چون نخچه میضای ظاهر میشد
 فصل یای تختانی مع رای مملوید و سبب بالفتح و ضمیمه مع راء و تیر و و معنی یلیخار نیز نوشته از لطافت سیرت با لضم و نای فوقانی تزل
 را گویند از رساله ترکی نوشته شد میرا شایع و ضمیمه مع راء و تیر و و معنی یلیخار نیز نوشته از لطافت سیرت با لضم و نای فوقانی تزل
 نظر ترکیست از کشف بهار علم بر این مملوید و سبب بالفتح و ضمیمه مع راء و تیر و و معنی یلیخار نیز نوشته از لطافت سیرت با لضم و نای فوقانی تزل
 و مصطلحات سیرقان یعنی زردی چشم و بدست تیر و و معنی یلیخار نیز نوشته از لطافت سیرت با لضم و نای فوقانی تزل
 نیز آمده در صورت لفظ اسنی و لفظ حرکت را که در متحرک اند لسکون دوم نیز توان خواند میر طولون لفظیست که درین نظیر برای دو انگشت قاعه و قرا
 شمش جریون اجمع کرده اند هر گاه که لفظون مع و نون تخمین یکبار از حروف بر طولون واقع شود آن نون با از جنس آن حرف گردانند با هم او غم کنند
 یافته گردانند را طه کتبه چنانچه من بود من بهمان بار من لول من نور و غیر آن من شکر که میر طولون و ضم غین مع و و او مع و من معنی
 سیاست از رساله ترکی سیرا غم تخمین و من مملوید معنی تلوم کرم شد که بمر و بدال از منتخب شرح نصاب میر طولون معنی نین املات ترکی نوشته شده
 فصل یای تختانی مع زای معجمه میر که در و در فوج طلسمه نیز و در و بالفتح و ضم غین مع راء و تیر و و معنی یلیخار نیز نوشته از لطافت سیرت با لضم و نای فوقانی تزل
 میرک معنیت زای معجمه کاف معنی معطلان اشکله و شکر که آنرا اول نیز گویند آن معنی از سوراخ است که از اشک فرو پیش و نند تا از فوج و شمش خور
 باشد و فوج طلسمه که بندگستان آن را نوازه گویند معنی مطلق فوج نیز آمده از بهار علم کشف در شب و سروری و هماگیری میر و ان بالفتح که از اسمای
 حق تعالی است در فارسی چه در فارسیان قبل از نام دو حد سید استند یکی میر و ان آنرا قاعل خیر میگفتند و دیگر آبر من و آنرا قاعل شرم میگفتند بران
 میر نیز بالفتح و زای معجمه نون در ترکی شوبه خواهد اشکله و لغات ترکی بران میر و زای منسوب به بزرگ بالفتح و وال معجمه نام شرمیت از توابع شیراز
 فصل یای تختانی مع سین معجمه میر که در و در فوج طلسمه نیز و در و بالفتح و ضم غین مع راء و تیر و و معنی یلیخار نیز نوشته از لطافت سیرت با لضم و نای فوقانی تزل
 منتخب کشف و صراح لیسیر بالضم و لغتین آس شدن و آسانی و فتح اول کسر سین معنی آسان از منتخب و صراح و لطافت لیسیر به وزن غیر
 اندک و معنی آسان از کشف و منتخب و صراح اساق بفتح هم و تباری جنگ و معنی دیوان و در بار از لغات ترکی ایسا اول
 فتح اول و ضم و او لفظ ترکیست معنی میر نو زک لب چه بدار لیسیر بختن و یسال بفتح هر دو لفظ معنی پیر فوج از مصطلحات
 فصل یای تختانی مع شین معجمه میر که در و در فوج طلسمه نیز و در و بالفتح و ضم غین مع راء و تیر و و معنی یلیخار نیز نوشته از لطافت سیرت با لضم و نای فوقانی تزل
 شین معنی شین معجمه میر که در و در فوج طلسمه نیز و در و بالفتح و ضم غین مع راء و تیر و و معنی یلیخار نیز نوشته از لطافت سیرت با لضم و نای فوقانی تزل
 شین معنی شین معجمه میر که در و در فوج طلسمه نیز و در و بالفتح و ضم غین مع راء و تیر و و معنی یلیخار نیز نوشته از لطافت سیرت با لضم و نای فوقانی تزل
 فصل یای تختانی مع عین معجمه میر که در و در فوج طلسمه نیز و در و بالفتح و ضم غین مع راء و تیر و و معنی یلیخار نیز نوشته از لطافت سیرت با لضم و نای فوقانی تزل
 عین معجمه میر که در و در فوج طلسمه نیز و در و بالفتح و ضم غین مع راء و تیر و و معنی یلیخار نیز نوشته از لطافت سیرت با لضم و نای فوقانی تزل
 عین معجمه میر که در و در فوج طلسمه نیز و در و بالفتح و ضم غین مع راء و تیر و و معنی یلیخار نیز نوشته از لطافت سیرت با لضم و نای فوقانی تزل

شصو۱۰ بالفتح وانشدن چشم ولبث نشن ابرو پشندن مشک "مب

لفظ تکر لفظا تکر بفتح التاء المثناة الفوقانية وكسر الكاف المعجمة

والزاء المعجمة المشددة المضمومة بمعنى تکر می گذشت قیست
از کتا بمعنی تکر کردن و در سبب جهل گمان میسر که حرف مشد و کبر حرف کوزه میسر

بس و لفظ مذکور ۱۰ میسر و نیز ممکن است که تکر بالقاء المفتوحة

والکاف المكسورة والزاء المخففة المضمومة باشد ماخوذ از و کین

بمعنی دور کردن و راندن و نیزه زدن و کمت زدن و شبوختن و پراکندن و رویدن

و ستور این معانی معنی دیگر بر لفظ مذکور از لغت معلوم نمی شود

